



22120223



**PERSIAN A1 – STANDARD LEVEL – PAPER 1**  
**PERSAN A1 – NIVEAU MOYEN – ÉPREUVE 1**  
**PERSA A1 – NIVEL MEDIO – PRUEBA 1**

Thursday 10 May 2012 (morning)

Jeudi 10 mai 2012 (matin)

Jueves 10 de mayo de 2012 (mañana)

1 hour 30 minutes / 1 heure 30 minutes / 1 hora 30 minutos

---

**INSTRUCTIONS TO CANDIDATES**

- Do not open this examination paper until instructed to do so.
- Write a commentary on one passage only. It is not compulsory for you to respond directly to the guiding questions provided. However, you may use them if you wish.
- The maximum mark for this examination paper is *[25 marks]*.

**INSTRUCTIONS DESTINÉES AUX CANDIDATS**

- N'ouvrez pas cette épreuve avant d'y être autorisé(e).
- Rédigez un commentaire sur un seul des passages. Le commentaire ne doit pas nécessairement répondre aux questions d'orientation fournies. Vous pouvez toutefois les utiliser si vous le désirez.
- Le nombre maximum de points pour cette épreuve d'examen est *[25 points]*.

**INSTRUCCIONES PARA LOS ALUMNOS**

- No abra esta prueba hasta que se lo autoricen.
- Escriba un comentario sobre un solo fragmento. No es obligatorio responder directamente a las preguntas que se ofrecen a modo de guía. Sin embargo, puede usarlas si lo desea.
- La puntuación máxima para esta prueba de examen es *[25 puntos]*.

یکی از دو متن زیر را بررسی و تفسیر کنید:

1.

دختر دستهای خود را زیر چانه اش ستون کرد و به طرف پایین خم شد و با چشم های درخشان خود که نی نی شان مثل دو ماهی سیاه در سفیدی چشم های او شنا می کرد، محو تماشای عروسی شد.

5 جوان چند لحظه به پاهای دختر که زیر چادر مثل زن و مردی بغل هم خوابیده بودند و می جنبیدند، نگاه کرد؛ بعد نگاه خود را به صورت شفاف او دوخت. همچنان که با چشم هایش سراپای دختر را می بلعید، آهسته و نرم خزید و خود را به کنار او رساند و مثل گربه مستی بالای سر او نشست. دختر یکدفعه لرزید و برگشت. وقتی او را بالای سر خود دید، رعشه ای تند همه تنش را بر داشت و دستش خود به خود به طرف چادرش رفت و حرکتی به خود داد که از جا بلند شود اما همانطور که سراپا می لرزید، چشم های درشت و روشن خود را ملتمسانه به جوان دوخت. 10

وقتی نگاهشان در چشم همدیگر افتاد، صورت دختر سرخ شد و سرش را زیر انداخت و با دست های لرزانش شروع با بازی کرد. هر دو به شدت می لرزیدند. لب هایشان تکان می خورد.

15 دختر نگاه آتشین خود را از نو بالا آورد و نگاهشان مثل دو جفت فانوس نورانی در سیاهی چشم هایشان روشن شد. مدتی همانطور بی آنکه قدرت کوچک ترین حرکتی داشته باشند، مثل دو تا گربه نر و ماده مست بی صدا و گرم و هیجان زده جلو یکدیگر نشستند و حریصانه به هم نگاه کردند. نفس هایشان تند و صدادار و بریده بریده شده بود.

20 پسر جوان دست های لرزان خود را به طرف دست دختر که مثل بچه کبوتری کوچک و سفید روی شلیته اش افتاده بود و می لرزید، پیش برد و آن را گرفت و توی دست های لرزان خود فشرد. بار دیگر رعشه ای تند و سوزان سراپای دختر را بر داشت. شروع به لرزیدن کرد؛ و بی آنکه دست گرم و لرزان خود را از میان دست های جوان بیرون بیاورد، خود را عقب کشید. جریان گرم و سوزانی پیشانی او را گداخت و گونه های او را مثل دو سیب سرخ و درخشان رنگین کرد. سینه اش به طبعش افتاد و جنبش های تند و موجدار پستان هایش، خرمن مو های او را که روی سینه اش مثل کلاف آشفته ابریشم 25 سرازیر بود، به لرزه در آورد.

پسر جوان که محو تماشای صورت هیجان زده و زیبای دختر شده بود، آهسته دست او را رها کرد و بی اختیار انگشت های خود را زیر رشته های ابریشمی و لطیف موهای او فرو برد و گونه خود را با میلی شیرین و آتشین نزدیک و نزدیک تر برد و به صورت دختر مالید.

30 ناگاه چشمان سیاه دختر که در خلسه لذت بخشی فرو رفته بود آشفته شد. با تندی خود را کنار کشید و مثل اینکه دچار کابوس ترسناکی شده باشد؛ جیغ تیز و وحشتزده ای از دهانش بیرون آمد. از جا پرید و چادرش را به دنبال خود کشید، به گوشه ای از پشت بام گریخت انگار از حیوان زهردار و خطرناکی فرار می کند.

از جیغ وحشتزده دختر زن های توی حیاط سرشان را بلند کردند و چشمانشان به یک مرد افتاد. 35

میرصادقی، مرد (۱۳۴۸)

- موضوع این قسمت منتخب، چه نوع رویارویی می باشد؟

- نویسنده، فضای این صحنه را چگونه وصف می کند؟

- ویژگیهای عمده وصف جوانان کدامند و سهم آنها در گیرایی و هیجان این قسمت تا چه حد است؟

- خسروی می شد بشهر خویش باز  
هر کسی چیزی کز آن خویش داشت  
اهل زندان را نبود از جزو {و} کل  
هم سری چندی بریده داشتند  
5 دست و پایی نیز چند انداختند  
چون بشهر خود در آمد شهریار  
چون رسید آنجا که زندان بود ، شاه  
اهل زندان را چو بر خود بار داد  
هم نشینی بود شه را راز جوی  
10 صد هزار آرایش آفزون دیده  
زرّ و گوهر در زمین می ریختند  
آن همه دیدی و کردی احتراز  
بر در زندان چرا بودت قرار  
نیست اینجا هیچ چیزی دل گشای  
15 خونیانند این همه بریده دست  
شاه گفت آرایش آن دیگران  
هر کسی در شیوه و در شان خویش  
جمله آن قوم تاوان کرده اند  
گر نکردی امر من اینجا گذر  
20 حکم خود اینجا روان می یافتم  
آن همه در ناز خود گم بوده اند  
اهل زندانند سر گردان شده  
گاه دست و گاه سر در باخته  
منتظر بنشسته، نه کارونه بار  
25 لاجرم گلشن شد این زندان مرا  
کار ره بینان بفرمان رفتن است
- خلق شهر آرای می کردند ساز  
بهر آرایش همه در پیش داشت  
هیچ چیزی نیز الابدوغال  
هم جگرهای دریده داشتند  
زین همه آرایشی بر ساختند  
دید شهر از زیب و زینت آشکار  
شد از اسب خود پیاده زود شاه  
وعده کرد و سیم و زر بسیار داد  
گفت شاهها سرّ این با من بگوی  
شهر در دیبا و اکسون دیده  
مشک و عنبر در هوا می بیختند  
ننگرستی سوی آن یک چیز باز  
تا سر بریده بینی اینت کار  
جز سر بریده و جز دست و پای  
در بر ایشان چرا باید نشست  
هست چون بازیچه بازیگران  
عرضه می کردند بر تو آن خویش  
کارم اینجا اهل زندان کرده اند  
کی جدا بودی سر از تن، تن ز سر  
لاجرم اینجا عنان بر تافتم  
در غرور خود فرو آسوده اند  
زیر حکم و قهر من حیران شده  
گاه خشک و گاه تر در باخته  
تا روند از چاه و زندان سوی دار  
گه من ایشان را و گه ایشان مرا  
لاجرم شه را بزندان رفتن است

- خواننده با چه صحنه ای در این شعر روبه رو میشود؟
  - نویسنده، فضای این صحنه را چگونه وصف می کند؟
  - مؤلف چه قدر به طور مؤثر از تضاد در شعر استفاده میکند؟
-